

است و نر که پستان ندارد تا شیر بدهد ، يك مشت گاو باید بجای پستان افشانده داشته باشد ! مرداس ، بشکل مهراس و مهراسب نیز در آمده ، و معانی «مهراس» در عربی ، گواه براین نکته اند .

میتراس با « زدن تیغ نور » بر شاهرگ گوشورون (جانان) ، جهان را میآفریند که همان شق القمر قرآن باشد ، چون این گش ، شکل هلال ماه را دارد ، و میتراس ، بر میان او نشسته ، و تیغ را برشاهرگش فرومیکند . زدن و بریدن ، میآفریند . بازدن ، میتوان خلق کرد . این سر اندیشه ، بنیاد دین میترائی بود . با بریدن ، بستگی نوین که میثاق (حاکمیت + تابعیت) باشد ، پیدایش می یابد و جانشین «عشق» میگردد که بستگی بنیادین در فرهنگ پیشین بود . ایمان ، جای عشق را میگیرد ، و ایمان بر عشق ، اولویت پیدا میکند که بنیاد همه ادیان سامیست . چنانچه در تورات ، « برید » ، به معنای میثاق و عهد است . ایمان ، از گوهر « بریدن » برخاسته است . ایمان بر شالوده بریدگی خدا از انسان ، و بر شالوده مقدس بودن بریدن به اراده خدا ، استوار است . هنگامی خدا با انسان و انسان با انسان ، مهر ندارد (از هم بریده شده اند) ، تنها رابطه ای که لازم دارد ، قرارداد و میثاق است . این سراندیشه ، سپس با اندکی « پوشش در اصطلاحات مخملین » ، به همه خدایان نوری (اهورامزدا ، موبدان + یهوه + پدر آسمانی + الله) به ارث رسید .

در نخستین مرحله ، میتراس ، با آنکه با « زدن » ، خلق میکند (خلق و خرق ، خرق = دارای معانی ۱- چیزی را پاره کردن و دریدن + ۲- دروغ گفتن ، دروغ برباختن . جعلو الله شركاء الجن و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم سبحانه و تعالی عما یصفون قرآن ۶-۱۰۰ . در این آیه میتوان بخوبی پیوستگی خلق و خرق ، پارگی و دروغ را باهم یافت) ، ولی هنوز اندیشه « قداست جان » در جامعه ، و حتا در ضمیر خودش ، بسیار نیرومند است . از این رو همانقدر که از زدن میآفریند ، کام میبرد ، همان اندازه نیز آنرا گناه و جرم میداند . این « تیغ نور که با آن ، می برد » ، سپس همان « کلمات فارق » این خدایان میگردد . و تا آنجا که میتراس = ضحاک ، از بریدن ، عذاب وجدان دارد و از آن شرم میبرد ، در نقشهای برجسته میترائی در اروپا ، سرش را از عمل خودش ، بر میگرداند . ولی در داستان ضحاک ، این تحول وجدان ،

گسترده تر نموده شده است . البته مفهوم « خدای کامل » در ادیان نوری ، چنین چیزی را نمیتوانست بپذیرد که خدایش در اثر ، احساس گناه و شرم ، عذاب وجدان داشته باشد . چنانکه یهودیان و مسیحیان و مسلمانان ، بدون عذاب وجدان ، میکشند و میکشند و خواهند کُشت . در آغاز ، اهریمن که وجدان ضحاکست (بررسی خواهد شد) ، به او که در اصل گیاهخوار است ، یاد میدهد که چگونه از خونریختن ، گام به گام ، کام بیشتر ببرد . ضحاک = میتراس گیاهخوار بود و گیاهخواری ، ریشه در قداست جان دارد ، چنانکه در شاهنامه در داستان ضحاک میآید :

فراوان نبود آن زمان پرورش که کمتر بد از کُشتنیا ، خورش

جز از رُستنیا نخوردند چیز ز هر چیز زمین سر بر آورد نیز

پس اهریمن بد کنش رای کرد بدل ، کشتن جانور ، جای کرد

ضحاک ، با اغوای اهریمن ، به خونریختن و کام بردن از آن ، کم کم خو میگیرد . کام بردن از خونریختن ، عذاب وجدان از « گناه جان آزاری » را میپوشاند و تاریک میسازد . ولی با بوسه اهریمن برکتش ، مارها از دوشهای او (هوب و هوبه = کتف) میرویند .

با آمدن الهیات زرتشتی و فلسفه نور ، « مار » که جانوریست سوراخ زی ، برابر با اهریمن و اهریمن فرو بلعنده نهاده میشود . ما در بندهشن می بینیم که پیدایش اهریمن در روز یکم ماه نوزوز ، یکجا پیدایش مار و در جای دیگر ، پیدایش مار است . مار همان خود اهریمن است . در تورات نیز در داستان آدم ، مارست که حوا و آدم را به خوردن از درخت معرفت ، اغوا میکند ، و معنای شیطان در عربی ، مار (مقدمة الادب خوارزمی) است . پس با بوسه اهریمن برکتف ضحاک ، اهریمن این بار ، به شکل مار از دوشهای ضحاک « میرویند » . ضحاک ، از این پس ، دارای سه سر میشود . يك سر خودش و دو سر ما . این بیان اصل « سه تا یکتائی در دین میترائی » است . يك سر ، به گونه دیگر میاندیشد و رفتار میکند ، و دوسر دیگر ، به گونه ای دیگر میاندیشد و رفتار میکنند . سرخود ضحاک ، میخواهد این زدار کامگی و آرزو خونخواری و خشم خود را بپوشاند ، چون هنوز آنها را برترین گناه می شمارد ، برغم آنکه در ژرفایش ، از آنها کام میبرد ، میکوشد آن دو مار (اصل اهریمنی و زدار کامگی = قهر و خشونت و تجاوز) را از سطح ظاهری وجود خود ببرد و دور بیندازد . خدائی

که جهان را با زدن و بریدن ، خلق (خرق = پاره کردن و دروغ و شق = چاك) میکند ، در پنهان نگاه داشتن این ویژگی گوهریش نیز ، همان شیوه « بریدن » را بکار میرسد . بدی و گناه و جرم را میشود از تن ، برید و دور انداخت . این اندیشه است که ضحاک مارها را که نماد « کام بردن از خونخواری » است می برد و دور میریزد .

دومار سیه از دو کتفش برست غمی گشت و از هر سوی چاره جست
سر انجام ببرید هر دو زکتف سزد گر بمانی ازو در شگفت
چو شاخ درخت آن دومار سیاه برآمد دگر باره از کتف شاه

همین اندیشه است که در بریدن دست و پا ، برای بری ساختن انسان از جرم ، در اسلام باز تابیده شده است . جرم و بدی را میشود از انسان برید . ولی ضحاک ، با بریدن اهریمن از خود (مارها) ، در می یابد که اهریمن که در ژرفا با او آمیخته شده است ، با بریدن از سطح ظاهر و آشکار خود ، نمیتوان از بُن خود ، برید و دور انداخت . اهریمن ، اصل روینده و جوشنده از نو ، در خود وجود اوشده است .

اهریمن ، اصل آفریننده دراو شده است . بدی و جرم ، يك عمل نیست ، بلکه اصل آفریننده در وجود شده است . کام بردن از بدی ، بدی را گوهر او کرده است . اساسا مار که همان « مر » باشد ، ویژگی « مار سپند ، مر سین ، مر شتا ... = خدای خرم است ، و همچنین ویژگی انسان (مر + تخم = مردم) است . مار و مر ، اصل نوزائی و رسناخیز همیشگیست . هرچیز اصللی ، مار = مر است . به همین علت « عزی » در عربستان که این همانی با سه درخت مغیلان (ام غیلان) داشت ، سمیران یا سه + مران خوانده میشده است . اهریمن از این پس ، در بُن وجود ضحاک که خدای قربانی و پیمان و خشم است ، ریشه کرده است و تبدیل به گوهر او شده است . از این پس این خدایان ، نمیتوانند این مارها (اهریمن) را در خود ، پنهان سازند ، چون همیشه از نو ، از شانه هایشان خواهد روئید . پس راه دیگری باید پیش گرفت تا این ویژگی خونخواری و خشم و آزو قدرت پرستی ، پنهان ساخته شود .

بیشتر نوشته های استاد منوچهر جمالی،

فیلسوف بزرگ و معاصر ایران زمین،

برای دانلود کردن و چاپ ، به صورت پی دی اف

در سایت های زیر میتوان یافت:

www.jamali.info

www.jamali-online.com

در سایتهای بالا همچنین می توان به سخنرانی های استاد

گوش فرا داد و آنها را دانلود نمود.

اگر مشکل دانلود دارید با آدرس ایمیل زیر تماس بگیرید

تا کتاب دلخواه تان را برایتان ایمیل کنیم:

mail@jamali.info

نوشته های استاد جمالی، کلید راهیابی به فرهنگ ایران است

خواندن آن را به تشنگان فرهنگ ایران پیشنهاد می کنیم